

پژوهشی در زبان خوزی

فریدون جنیدی



شده، عیلامیان (!) از نژادی سیاهپوست بوده‌اند. اما چرا در خوزستان امروزین یک سیاهپوست نیز پدیدار نیست؟

یکی از برترین چهره‌های فرهنگی ایران امروز استاد عبدالمجید ارفعی است که سال‌های بسیاری جان و نیرو بر سر پژوهش در فرهنگ خوزستان نهاده و رهاورد شگفت ایشان گنجینه‌ای پر بار برای ایران امروز و فردای ایران به شمار می‌رود.

ایشان با آنکه در دانشگاه‌های غربی و زیر نگرش آنان پژوهش کرده و دانش اندوخته است، اکنون با خرمی از دانش که حاصل پایداری و کوشش سالیان دراز زمان بر پایه خویش است در این زمینه استادی بی‌مانند است و هم‌ایشان به دنبال پژوهش‌های خویش، امروز بر این باور است که ما نباید خوزیان را عیلامی و ایلامی بخوانیم زیرا آنان خوزی هستند و جایگاهشان خوزستان است. اکنون که روزنامه شرق برای بزرگداشت چنین استاد بزرگ و فروتن، زمان نهاده است، پژوهش همراه را به ایشان و دیگر ایرانیان پژوهنده پیشکش می‌کنم.

خوزستان که از زمان باستان سوزیانا (شوش، شوشتر، سوسنگرد و...) خوانده می‌شد در زبان فارسی باستان «وُخ» (Uja)، در زبان پهلوی خوچستان و در زبان فارسی خوزستان خوانده می‌شود و هیچ‌گاه نه خوزستانیان و نه دیگر ایرانیان، آنجا را ایلام (و بر بنیاد نوشته‌های آنان عیلام) نخوانده‌اند، پس این چه پافشاری ناسزاوار است برای نام نهادن بر بخشی از ایران که مردمان آن، خویش را خوزستانی می‌دانند و در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی همواره با نام اوچ از آنان یاد شده و در نگاره‌های تخت جمشید نیز همواره پشت سر پارسیان و پیش از مادها و دیگر تیره‌های ایرانی ایستاده‌اند و انبوه واژه‌های ایرانی در زبان آنان خود برترین گواه بر ایرانی بودن آنان است.

نمونه از فرهنگ کوچکی که در دسترس همگان می‌تواند باشد (۱) و واژه‌های سنگ‌نوشته خوزی (ایلامی) بیستون در آن آمده است، پیدا کردم. ۱۷۱ واژه، ۲۳ نام از شهرها یا کشورهای جهان باستان در آن آمده که به جز سه نام putaya (لیبی، پونت)،

چون نامه‌های پیشین ایرانی که نزد پارسیان هندوستان نگاهبانی می‌شد به دست اروپاییان رسید، با بررسی آن انبوه شگفت‌آور، گونه‌های شگفتی همراه با دوستی در نزد پژوهندگان اروپایی درباره فرهنگ ایران پدیدار شد و ایران‌شناسی به گونه یکی از برترین پژوهش‌های دانشگاه‌های اروپایی درآمد و دانشمندان یکی، دو سده پیش نامه‌ها و دفترهای فراوان درباره فرهنگ ایران نگاشتند که هنوز به‌کار پژوهندگان فرهنگ ایرانی می‌آید.

اما دیری نپایید که موجی تازه در اروپا برای دشمنی با ایران و فرهنگ ایران پدیدار شد که در همه پژوهش‌های آنان، خود می‌نمایند و همه جان‌نوک تیز خنجر دشمنی با ایران رو به ایران و فرهنگ و زبان و تاریخش دارد زیرا اگر آن موج خیز پیشین پایدار می‌ماند، تاریخ اروپا با ۲۸۰۰ سال پیشینه پیدایی یونان و یک‌هزار سال پیشینه فرانسه و ۸۰۰ سال پیشینه انگلیس، کم دامنه می‌شد و برای اروپاییان سرشکستگی پیش می‌آورد.

پس از آن آغاز کردند که زبان آنان آریایی نیست و نام هندواروپایی را پیش کشیدند و پژوهش‌های ناراست در این زمینه انجام شد تا نژاد و فرهنگ آنان را به هندوستان پیوند دهد و هیچ‌گاه کسی پیدا نشد که ببرد: حلقه میانین هندوستان و اروپا به‌جز از ایران کجا می‌تواند باشد؟

به دنبال این سخن از زبان ساختگی دیگر به نام آریایی باستان سخن راندند و دفتر و دیوان پدیدار کردند. آنگاه زندگی ایرانیان را به آغاز هخامنشیان یا آغاز مادها بردند و نامی بی‌پایه و خودساخته به نام «آزیاتیک» یا «آسیاتیک» ساختند تا ساکنان نخستین سرزمین ایران بوده باشند که دارای فرهنگی درخشان بودند و بر دست آریاییان وحشی گلوچران همگی مردند و ایرانیان نام خود را بر این سرزمین نهادند.

پس همه پدیده‌های فرهنگی پیش از مادها از آن آزیاتیک‌ها بوده است و با ایران و فرهنگ آن پیوند ندارد. دزدان اروپایی با نام باستان‌شناسان دست به غارت همه گنجینه‌های ایران زدند و همه را به موزه‌های آشکار و پنهان خویش سرازیر کردند.

پژوهشگران آنان همه تیره‌های ایرانی را یکپاک از پیکر ایران جدا کردند و تبار غیرایرانی به آنان دادند.

یکی از برترین این تیره‌ها خوزیان بودند که فرهنگ و دانش والای آنان چون خاری بر چشم دشمنان فرهنگی ما می‌رفت. بنابراین چنین اندیشیدند که چون بابلیان آنان را «ایلامی» می‌خواندند، پس بهتر است ما نیز آنجا را «ایلام» و پسان گونه «عیلام» بخوانیم تا یکبار پیوند آنان با ایران گسسته شود. یکی از شگفت‌ترین داورهای آنان درباره سر بریده‌ای بود که ۳۲۰۰ سال در اندرون قبر سالم مانده بود، اما رنگ آن به سیاهی گراییده و ورم کرده می‌نمود.

پس آنان چنین گفتند که بر بنیاد آن سر پیدا

نوک تیز بر سر می‌نهادند. تیگر: تیگر فارسی باستان، تیز فارسی، کنود: خنود فارسی باستان: خود فارسی، هردشتن: اردستان: درپچه در فارسی باستان، هوب: اوستایی؛ آن، ایرت هزی: باش اوستایی؛ آرت پهلوی، راستی، ایرتَم: راستی، همان، کنی: دوستی از ریشه کن اوستایی عشق، دوستی (=کنیزک: دوست داشتنی کوچک)

گروهی از واژه‌ها را با زبان‌های امروز ایرانی همانندی است، چونان: آنک: آنکام ارمنی، هنگام فارسی، دونو: دادن، دَنَش: مردمان، دام، آفریده خدا، هَز: هَجَا اوستایی، هَج پهلوی، از فارسی، ای-ای خراسانی، این، ای-تی: نه، کپ: روی هم انباشته، کپه فارسی، کت: تخت، کت خراسانی و نیمکت در دیگر زبان‌های ایرانی، کیتن: قَدَعَن = «قد» در قدغن: کت: کیت، کوش: ساختن؛ ساختمان: از شینگ و هوشینگ اوستایی، خانه خوب، کوَت: اوت اوستایی، اود پهلوی کهن، او پهلوی نو: ا: فارسی: و، مَر پت: ت: همه: از ریشه «مَر»: شمار، مَرِیت: همه: همان، پوزن نام: با پیشوند پور پهلوی: پور، پُر فارسی و پسوند نام نشان، همراه با پسوند «ام» نشانه گروه (=جمع) در فارسی باستان و

اوستا و گروهی از واژه‌ها که در دیگر زبان‌های آریایی همانند دارند، چونان: اَت: پدر، روسی اَت: دونو: دادن، فرانسوی donner، کیک: آسمان، بهشت، سومری gi، ن: گفتن؛ لاتین narrare، سی: دیدن، انگلیسی see، تیری: گفتن، فرانسوی dire، شاک خوزی با دگرگونی

«ش» به «س» نیز «ک» به «ن» به گونه son انگلیسی درآمده است. دگرگونی «ک» به «ن» در واژه سوک پهلوی =سوی در گونه تاجیکی «سون» دیده می‌شود. (ایسون=اینجا، اوسون=آنجا) گونه تاجیکی «سون» در زبان باستانی آذربایجان در رساله مولانا روحی انارجانی نیز دیده شده است. ریشه واژه «شاک» خوزی در ویجنگه اوستایی است که در پهلوی ویج خوانده شده است و گاه دگرگونی آن از تخم (včč) خوانده شده است و گاه دگرگونی آن از تخم

به پسر، در زبان روسی است: Vič = پسر و این واژه در زبان مشهدی با دگرگون شدن «و» به «ب» به گونه بیچ (bičča) =پسر درآمده است که در زبان دامغانی (vačče) و در زبان سمنانی به دگرگونی «چ» به «ش» «وشاک» (تازی شده: وشاق) درآمده است و «ک» پایانی آن نیز در واژه بچک (baččak) تاجیکی بر زبان می‌رود آنگاه «وشاک» سمنانی از زمان آن می‌رسد که با فروافتادن «و» به گونه «شاک» خوزی درآید! همین وشاک سمنانی است که در آذربایجان به گونه اوشاخ =پسر درآمده که یک واژه آذری است، زیرا پسر در زبان ترکی اوغلی نامیده می‌شود.

افزون بر نام‌ها، بسا واژه‌ها در زبان خوزی نزدیک به فارسی باستان است، چونان: هُی اود: فارسی باستان‌ای اُد: م: فارسی باستان م: ی: مال من= اوستایی، من پهلوی، من فارسی، پس م: فارسی باستان: پس و ک پس از این=پس اوستایی، پس پهلوی، پس فارسی، پس م: فارسی باستان، پس و م: ی: پس از این بمن، شت: شیات: شاد «شیاء، شیات» اوستایی: شات پهلوی: شاد فارسی، شیاتیم: شادمانی: همان، شت هنو: شیات آهنی فارسی باستان: می‌شود که شاد باشم؟، ترم: فارسی باستان: دروو. استوار، درست: اوستایی دروت. پهلوی درت. فارسی درود، تَز: تَجَر: کاخ، اومو مرک: هُوم وُزگ فارسی باستان: از هُوم، نوشیدنی از گیاه هوم، که در اوستا، همواره با پازنام هوم «دوردارنده مرگ» از آن یاد شده است. تیگر: کنود: تیگر خنود فارسی باستان: تیز خود، گروهی از سیستماتیک خود

یادداشت

دانش استاد پیرامون متن‌های باستانی بر خوردار شدم. استادی و توانایی ایشان در خط و زبان ایلامی توانسته است نکات بسیاری از زندگی ایلامیان را بر ما روشن کند و گره از کار سفال‌نوشته‌های ایلامی بگشاید. درود بر روان پاک آنان که خط به وجود آوردند و بر سنگ و گل نگاشتند و سپاس از استاد گرامی، دکتر ارفعی که افتخار فرهنگ ایران هستند.

* پژوهشگر زبان‌های باستانی

* بنیاد نیشابور

ferydoonjoneydi@hotmail.com

پی‌نوشت:
۱- http://oi.uchicago.edu/oi/proj/ari/elle_index.html

هستند. بنابراین نیازی به قلمزنی و صحبت در این مورد نیست. اما سخن من از جان شیفته‌ای است که کارش وقت و ساعت نمی‌شناسد و در هیچ مقیاسی نمی‌گنجد، به جز مقیاس عشق. او خستگی‌ناپذیر است و بیشترین ساعات زندگی را صرف تحقیق و مطالعه کرده و تالیفاتش راه‌گشای پژوهندگان جوان است.

چند سال پیش برای اولین بار قرار بود که با دکتر ارفعی ملاقاتی داشته باشم. به طرف محل کار

افتخار فرهنگ ایران



• تفسیر فروتن:

بی‌گمان کسانی که با فرهنگ و ادب ایران آشنایی دارند، به ویژه آنان که در زمینه ادبیات و زبان‌های باستانی فعالیت می‌کنند، با نام و آوازه دکتر ارفعی آشنا هستند و از تحقیقات و تالیفات ارزنده ایشان بهره‌مند